

بحران‌های چهارگانه و خیزش راست افراطی در اروپا^۱

محمدرضا دهشیری*

روح‌الله قاسمی**

چکیده

جریان‌ها و جنبش‌های سیاسی و اجتماعی از خاستگاه‌های فکری ویژه بهره می‌گیرند تا بتوانند کنش‌های خود را بر اساس آنها سامان دهند و به اهداف مدنظر دست یابند. جریان راست افراطی نیز از این قاعده مستثنی نیست و با اتخاذ برخی مولفه‌ها مانند نژادپرستی، داروینیسیم اجتماعی، شوونیسیم، پوپولیسم، ضدیت با مهاجران، بیگانه‌ستیزی، میهن‌پرستی رفاه‌طلبانه، مخالفت با یکپارچگی اروپا و برجسته‌سازی هویت ملی، در دهه اخیر خیزش دوباره‌ای در روند سیاسی و اجتماعی این قاره داشته و در انتخابات پارلمان‌های ملی و اتحادیه اروپا نیز موفقیت قابل توجهی کسب کرده است. در پاسخ به این پرسش که دلایل رشد جریان راست افراطی در اروپا چیست؟ نگارندگان بر این اعتقادند که بحران‌های چهارگانه توزیع منابع، نمایندگی سیاسی، هویت و مهاجرت نقش انکارناپذیری را در این زمینه ایفا کرده‌اند.

واژه‌های کلیدی: نظریه فاشیسیسم، راست افراطی، نژادپرستی، هویت، ضد‌مهاجرت.

۱. این مقاله بر گرفته از طرح تحقیقاتی است که برای بنیاد علم ایران (صندوق حمایت از پژوهشگران و فناوران کشور) انجام شده است.
* دانشیار دانشکده روابط بین‌الملل وزارت خارجه، تهران، ایران.
** دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی شهرضا، اصفهان، ایران.
(نویسنده مسئول: rohollaghasemi@gmail.com).

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۵/۲۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۱۱/۰۳

فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره اول، شماره بیست و سوم، صص ۴۵-۷۸

مقدمه

راست افراطی جریانی است که اساساً ریشه در سنت فاشیسم دارد و بعد از این که در دوره بین دو جنگ جهانی اول و دوم در اروپا قدرت‌نمایی کرد، رو به افول گذاشت. این جریان که در دهه ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰، توانست زمام قدرت را در آلمان، ایتالیا و اسپانیا را به دست گیرد و در بسیاری از کشورها نیز به رقیب اصلی احزاب حاکم تبدیل شد. احزاب این جریان نیز تا اوائل دهه ۱۹۸۰ نقش بارزی در ساختار سیاسی دولت‌های اروپایی بازی نکردند تا این که با تمرکز بر موضوع مهاجرت، بیگانه‌هراسی، نژادپرستی و مخالفت با اتحادیه اروپا، در صحنه سیاسی این حوزه ظهوری دوباره داشتند. این جریان در دهه اخیر نیز توانسته با بازنگری در برخی مولفه‌ها، موفقیت‌هایی در سطح گستره انتخاباتی و حوزه عمومی کسب و نگرانی‌هایی را هم نزد محافل سیاسی اروپا و هم برای مهاجران ایجاد کند. این پژوهش نیز در پی پاسخ دادن به این پرسش‌هاست که: جریان راست افراطی، با بهره‌گیری از چه شعائری در انتخابات اروپایی به موفقیت‌های نسبی نائل آمده است؟ چه عواملی در گرایش به راست افراطی موثر بوده است؟ چرا گرایش به احزاب راست افراطی در اروپا نگران‌کننده است؟ خیزش این جریان در گستره‌ی رسمی و غیررسمی چه پیامدهایی برای مهاجران و مسلمانان داشته است.

۱. چارچوب نظری: نظریه فاشیسم

ریشه‌شناسی: واژه ایتالیایی Fascimo برگرفته از fascio به معنای دسته و مجموعه و در اصل از کلمه لاتین fasces است. دیکشنری بریتیش، فاشیسم را نوعی ایدئولوژی یا جنبش می‌داند که برآمده از فاشیسم ایتالیایی و ناسیونال سوسیالیسم آلمان، ایدئولوژی یا جنبش جناح راست با ساختار سلسله‌مراتبی و قدرت‌طلبی که به طور بنیادی با دموکراسی و لیبرالیسم مخالف است (dictionary reference, n. d). فاشیسم از واژه‌هایی است که اندیشمندان علوم سیاسی درباره آن اختلاف نظر زیادی دارند و هر کدام به فراخور رهیافت خود، تعریفی خاص از آن ارائه می‌دهند.

«اجر گرiffin»^۱ فاشیسم را نوعی ایدئولوژی «ملی‌گرایی افراطی توده‌ای» تعریف می‌کرد و معتقد است، تمام اشکال فاشیسم در عمیق‌ترین سطح خود حاوی یک هسته اسطوره‌ای هستند و آن هسته شامل اعتقادات به ضرورت از بین بردن تمام شکل‌های سیاسی موجود و استقرار یک نظم نو بر اساس ارزش‌های نو به منظور ایجاد انسان نوفاشیست است. بر اساس تعریف استنلی پین، فاشیسم پدیده‌ای ضدجنبش معرفی می‌شود که با تمام شکل‌های سیاسی موجود در تضاد است و خود صاحب اسلوب و تشکیلات سیاسی متمایزی است. طبق تعریف پین، منفی‌بافی‌های فاشیسم موقعیت آن را به عنوان «دیر از راه رسیده‌ای» منعکس می‌کند که حمله‌هایش به ایدئولوژی‌ها و گروه‌های سیاسی موجود وسیله‌ای برای رقابت در بدست آوردن فضای سیاسی موجود بود (تورلو، ۱۳۸۱: ۹).

رابرت پاکستون، می‌گوید که فاشیسم شکلی از رفتار سیاسی است که به واسطه شیفتگی وسواس‌گونه، انحطاط اجتماعی، حقارت، پرستش تعدیل‌کننده از اجتماع، زور، خلوص، بخشی از توده‌ها که به نظامیان ملی گرامتعهدند، همکاری موثر با نخبگان سنت‌گرا، انفکاک از لیبرال‌های دموکرات، دنبال کردن خشونت رهایی‌بخش و پاک‌سازی داخلی بدون محدودیت‌های اخلاقی و قانونی و توسعه‌طلبی خارجی مشخص می‌شود (Paxton, 2005). نظریه‌های مربوط به نوسازی معتقدند که فاشیسم نماینده «دیکتاتوری رشدیابنده» است و آن را راهکاری در برابر مدل‌های رشد اقتصاد کمونیستی و آزاد می‌دانند. برای مثال «گریگور»^۲ می‌گوید فاشیسم ایتالیایی پس از سال ۱۹۴۵، الگوی رشد اقتصادی جهان سوم شد (تورلو، ۱۳۸۱: ۷). مارکسیست‌ها فاشیسم را بحران سرمایه‌داری و ابزاری از سوی آن، برای نابودی جنبش کارگری تعریف می‌کند. از منظر مارکسیست‌ها، وقوع جنگ جهانی اول، سرنمون بحران و اوج شکست نظام سرمایه‌داری ترسیم کرده و فاشیسم را دیکتاتوری این نظام می‌داند.

حسین بشریه معتقد است فاشیسم به عنوان یک گرایش کلی در سیاست در مورد جنبش‌های افراطی، راست اقتدارطلب، ضد سرمایه‌داری بزرگ، ضد لیبرال، ضد سوسیالیسم، ضد آنارشیسم، ضد مارکسیسم و گذشته‌گرا به کار برده می‌شود که احتمالاً به تشکیل نظام‌های سیاسی اقتدارطلب یا توتالیتار می‌انجامد (بشیریه، ۱۳۹۰: ۳۱۵). بعد از پایان جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۵، بحث‌های زیادی پیرامون رشد سریع نظام‌های

1. Roger Griffin

2. Gregor

فاشیستی و قدر قدرتی دیکتاتورهایی مانند هیتلر و موسولینی در محافل دانشگاهی و عمومی اوج گرفت. در توضیح دلایل این امر، تاریخ‌دانان بر ضعف سنت دموکراتیک در آلمان و ایتالیای قبل از ۱۹۱۴ و تاثیر منفی جنگ جهانی اول بر فرهنگ سیاسی هر دو کشور تاکید می‌کنند. در این بین، فاشیسم ایتالیا نتیجه انتظارات ناسیونالیسم عقیم مانده و تحول سیاسی و رشد ملی‌گرایی تفسیر می‌شود. تایلور (۱۹۴۵).

ارتباط بین نازیسم و «روح آلمانی» را علت ظهور فاشیسم در آلمان می‌داند، در حالی که بولاک^۱، می‌کوشد تا توضیح دهد که چگونگی رشد هیتلریسم از یک جنبش ضدسامی حاشیه‌ای در مونیخ به پروژه امپریال-نژادی نابودکننده، سبب فجایع جنگ جهانی دوم شد (Woodley, 2010: 3).

در باب دلایل ظهور و کارکرد و جنبه‌های ایدئولوژیک فاشیسم دیدگاه اندیشمندانی از نحله‌های گوناگون را به صورت فهرست وار در ذیل ذکر می‌کنیم:

۱-۱. مارکسیسم

نویسندگان	شیوه تبیین	کارکرد اجتماعی	جنبه‌های ایدئولوژیک
پولاک	بحران ساختاری سرمایه‌داری	تثبیت حاکمیت سرمایه‌داری	واکنش خرده بورژوازی
واجدا	شکل‌نویی از بناپارتیسم	دولت بورژوازی	سرمایه‌داری لیبرال
پولانزاس	شکل استثنایی دولت سرمایه‌داری	بازخواست دموکراسی مردمی طبقه کارگر	ناسیونالیسم پوپولیستی
لاکلاو	واکنش بورژوازی	سرکوب جنبش کارگری	ضدسوسیالیسم
لوکاس	نابودی عقلانیت	سرکوب جنبش کارگری	حیات‌گرایی

۲-۱. توتالیتریزم

نویسندگان	شیوه تبیین	کارکرد اجتماعی	جنبه‌های ایدئولوژیک
آرنت	اضمحلال دولت - ملت	سیاسی شدن زندگی روزمره	ارتباط بین نازیسم و توتالیتریزم
تالمون	تضعیف حاکمیت سنتی	تمامیت‌خواهی یکپارچه جامعه	همبستگی بورکراتیک
کورنهاوزر	جامعه توده‌ای	حذف فضای رقابت	ضد فردگرایی
مارکیوس	فاشیسم به مثابه تمامیت‌خواهی مدرنیته،	فرسایش تفکیک دولت - جامعه،	ضد تکثرگرایی

۳-۱. نظریه‌های انتقادی پسا ساختارگرایی

نویسندگان	شیوه تبیین	کارکرد اجتماعی	جنبه‌های ایدئولوژیک
آدورنو/بنیامین	ضدیت با عقلانیت معاصر	روشنگری، زندگی بشر	تاکید بر اسطوره
هیوٹ	انسان‌گرایی	مرگ فردیت	ادامه پیوند بین استعمار نژادپرستانه اروپایی و نژادپرستی فاشیسم
لاکو-لامبارس،	دولت استثنایی	سلطه جامعه و دوقطبی شدن سیاست،	تثبیت حاکمیت ملی
آگامبن / نیکولیوس	نظم سرمایه‌داری مدرنیته	ماهیت ستایش‌آمیز	واکنشی به مدرنیسم

۴-۱. نظریه‌های جامعه‌شناسی کارکردگرایی

نویسندگان	ریشه‌های اجتماعی ساختاری فاشیسم	ریشه‌های ایدئولوژیک فاشیسم
پارسونز	نامنی طبقه متوسط	گرایش نداشتن به مدرنیته
کورنهاورز	منزوی شدن افراد به لحاظ اجتماعی	ضد تکثرگرایی / اطاعت از نخبگان حاکم
لیپست	افراط‌گرایی اساسی	افراط‌گرایی طبقات متوسط و فرودست

۵-۱. نظریه مدرنیزاسیون

نویسندگان	ریشه‌های اجتماعی ساختاری فاشیسم	ریشه‌های ایدئولوژیک فاشیسم
مور	نفوذ نخبگان دوره پیشاصتعی	حاکمیت سرمایه‌داری
داندورف	خرده بورژوازی روستایی و شهری	مدرنیزه‌شدن دیکتاتوری
لینز	تحول افراطی پوپولیستی	

۲. مفهوم، پیشینه و تقسیم‌بندی جریان راست افراطی

تعریف راست افراطی در بین اندیشمندان با نظرات متفاوتی همراه هست و تقریباً هیچ محققى نیست که درباره تعریف این جریان، دیدگاه کاملاً مشترک با هم‌تایان خود داشته باشد. این اختلاف نظر حتی در مورد خود واژه راست افراطی نیز وجود دارد و پژوهشگران، اصطلاحات متفاوتی را برای این جریان به کار می‌برند. به عنوان مثال «اوسون

آناستاساکیس^۱ لیستی طولانی از واژه‌های برچسب شده درباره این جریان تهیه کرده است: «راست رادیکال»، «راست افراطی»، «فاشیسم نوستالژیک و تقلیدی^۲»، «پوپولیسم نو»، «پوپولیسم جناح راست رادیکال»، «راست نو»، «راست افراطی پسا صنعتی نو» و «راست جدید رادیکال». اساساً همه این اسامی برخی گرایش‌های مشترک را پوشش داده و راست افراطی را توصیف می‌کنند. با این حال هر اصطلاحی بیانگر تاکید متفاوتی است که از سوی هر محقق به فراخور دیدگاه تحلیلی او بیان می‌شود (Anastasakis, 2000: 4). کاس مود در بیست و شش تعریفی که از راست افراطی بررسی کرده است، حداقل پنج‌جا و هشت مولفه متفاوت را یافته است. با این حال، فقط پنج جنبه در دست کم نیمی از تعاریف اشاره شده است: ملی‌گرایی، نژادپرستی، بیگانه‌هراسی، ضددموکراسی و دولت قوی (Mudde, 1995: 206). روبین ویلسون و هاینس پل وورث بر این باورند که راست افراطی دارای سه مولفه کلیدی هست: (۱) پوپولیسم که شامل ساده صحبت کردن و ضدنخبه‌گرایی و ضداستقرارگرایی است، (۲) اقتدارگرایی و (۳) بومی‌گرایی که تلفیقی از ملی‌گرایی و بیگانه‌هراسی است (Wilson and Hanisworth, 2012: 3).

کارلیسل راست افراطی را توصیف‌کننده مجموعه‌ای از گروه‌های سیاسی و ایدئولوژی‌هایی است که از نابرابری و سلسله مراتب اجتماعی، مولفه‌های محافظه‌کاری اجتماعی و مخالفت با انواع لیبرالیسم و سوسیالیسم حمایت می‌کنند. این اصطلاح همچنین، برای توصیف جنبش‌های فاشیست، نازی و دیگر گروه‌هایی است که جانبدار ناسیونالیسم افراطی، شوونیسم، بیگانه‌هراسی، بنیادگرایی مذهبی و دیدگاه‌های واپس‌گرایانه هستند (Carlisle, 2005: 693). به طور کلی، جریان راست افراطی فاقد ایدئولوژی مشخصی است و عموماً در واکنش به نفی ایدئولوژی‌های دیگر تعریف می‌شود. مهم‌ترین مولفه‌های آن عبارتند از: ملی‌گرایی افراطی، مهین‌پرستی رفاه‌طلبانه، ضدیت با مهاجران و به ویژه مسلمانان، حمایت از نژادپرستی، ضدفردگرایی، ضد مساوات‌طلبی، ضدیکپارچگی اتحادیه اروپا، بیگانه‌ستیز و ضدجهانی‌شدن. اصولاً برای شروع فعالیت مجدد راست افراطی بعد از سقوط نظام فاشیسم و نازیسم و دیگر احزاب راست افراطی، از سه موج یا دوره نام برده می‌شود:

1. Othon Anastasakis
2. mimetic or nostalgic fascism”

● دوران بلافصل بعد از جنگ جهانی دوم شامل مک کار تیسیم در ایالات متحده آمریکا، بوجادیسیم در فرانسه، حزب رایش سوسیالیست^۱ و حزب راست آلمان^۲ در جمهوری فدرال آلمان و جنبش سوسیالیست ایتالیا^۳.

● ۱۹۶۰ و اوائل دهه ۱۹۷۰ شامل جنبش والاس^۴ در ایالات متحده آمریکا، حزب دموکراتیک ملی در جمهوری فدرال آلمان، پوپولیسیم و جبهه ملی در بریتانیا.

● دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ و زمانی که افراط‌گرایی جناح راست با تمایز از پیشینیان، خود را در دموکراسی‌ها تثبیت کردند (Langenbacher and Schellenberg, 2011:41).

● در یک تقسیم‌بندی دیگر کارکرد راست افراطی بعد از جنگ جهانی در سه دوره زمانی، متفاوت است:

● از ۱۹۴۵ تا اواسط دهه ۱۹۵۰ که احزاب راست افراطی با توجه به شکست اخیر نازیسم به حاشیه رانده شدند و ایدئولوژی‌شان بی‌اعتبار شد. در نتیجه در سال‌های بعد از جنگ جهانی دوم، هدف احزاب راست افراطی صرفاً بقا بود و چندان انتظاری نمی‌رفت که تاثیر سیاسی از خود برجای بگذارند.

● از اواسط دهه ۱۹۵۰ تا دهه ۱۹۷۰ که به عنوان فاز اعتراض پوپولیستی نامیده می‌شود و با موفقیت‌های پراکنده انتخاباتی برای راست افراطی همراه بود. احزاب راست افراطی در این دوره با رهبران کاریزماتیک‌تری ترسیم می‌شود که به دستگاه سیاسی موجود بی‌اعتماد بوده و این به شکل‌گیری ذهنیت «ما» در مقابل «آنها» منجر شد. «ما» به عنوان شهروندان ملی و «آنها» سیاستمداران و بورکرات‌ها.

● دوره سوم به شروع دهه ۱۹۸۰ برمی‌گردد که موفقیت‌های انتخاباتی کاندیداهای راست افراطی این امکان را به آنها داد تا احیای موضوع ضد مهاجرتی را به عنوان یک مساله اصلی مطرح کنند (wiki/far-right_politics). اصولاً جریان راست افراطی با وجود گفتمان مشترک دارای سازمان‌ها و ایدئولوژی‌های متفاوتی است که به ویژه در مناطق شرقی و غرب اروپا این تمایز چشم‌گیر و برجسته می‌شود.

میان راست افراطی در اروپای شرقی و غربی چند تفاوت مهم وجود دارد: راست افراطی

1. Socialist Reich Party (SRD)

2. German Right Party

3. The Italian Social Movement (MSI)

4. Wallace movement

در شرق اروپا از لحاظ سازماندهی و توسعه فناوری اطلاعاتی و ارتباطی ضعیف‌تر از همتای خود در غرب اروپاست. میزان موفقیت راست افراطی در اروپای شرقی از بعد انتخاباتی و سازمانی کمتر از احزاب این جریان در اروپای غربی بوده است. بررسی میزان خشونت و ستیزه‌جویی در میان جریان راست افراطی اروپای شرقی مشکل‌تر از اروپای غربی است، زیرا کشورهای این ناحیه از شاخص‌های دموکراتیک کمتری برخوردارند این موضوع به ویژه درباره روسیه صدق می‌کند. ایده ملت قومی در اروپای شرقی به شکل غالب تبدیل شده و تداوم دولت‌ها در قیاس با اروپایی غربی کوتاه‌تر و با تغییرات بیشتری همراه است. در کنار این تفاوت‌ها، تاثیر مولفه‌های فرهنگی بر کیفیت راست رادیکال در اروپای شرقی بیشتر است. به عنوان مثال، اهمیت مذهب کاتولیک در لهستان به معنای افزایش انواع سازمان‌های بنیادگرای مذهبی است که نقش دوسویه‌ای را هم در تمایلات ضدیهودی و هم موفقیت احزاب راست افراطی در این کشور ایفا می‌کند (Langenbacher and Schellenberg, 2011: 52-54).

از دیگر تفکیک‌های صورت گرفته میان احزاب راست افراطی می‌توان به دیدگاه «اوسون آناستاساکیس» درباره خاستگاه این احزاب و تفاوت آنها در اروپای شرقی و غربی پرداخت.

ابعاد تعریف	اروپای غربی	اروپای شرقی
منطق تاریخی	فاشیسم دوران جنگ و چارچوب‌های دموکراتیک بعد از جنگ {جهانی دوم}	منطق اقتدارگرایی دوگانه فاشیسم دوران جنگ و کمونیسم بعد از جنگ
محیط اقتصادی اجتماعی	سرمایه‌داری پساصنعتی و جوامع چندفرهنگی	سرمایه‌داری وارداتی و جوامع چندقومی
زمینه سیاسی	دموکراسی نهادینه شده؛ واکنش به دستگاه سیاسی حاکم	شرایط تحول دموکراتیک؛ واکنش به سیاست‌های دموکراتیک
ایدئولوژیک- فرهنگی	تسلط خط‌مشی ضد مهاجرتی با برخی گرایش‌های لیبرالی	خط‌مشی ضدقومی باگرایش‌های اقتدارگرایانه؛ واکنش شدید به مداخله خارجی

Suorce: Anastasakis, 2000: 30

۳. مولفه‌های گفتمان جریان راست افراطی

جنبش‌ها، خرده‌گروه‌های فرهنگی و احزاب راست افراطی با اخذ یک سری مولفه‌ها برای خود گفتمانی خاص شکل داده‌اند. در واقع، همین عناصر است که هویت راست

افراطی را از دیگر ایدئولوژی‌ها و گروه‌ها متمایز می‌کند و به پژوهشگران و سیاستمداران و افکار عمومی کمک می‌کند، شاخصه‌ها و ویژگی‌های این جریان را بشناسند. بر این اساس، به شرح و تحلیل مهمترین مولفه‌های راست افراطی می‌پردازیم:

۱-۳. نژاد پرستی

نژادپرستی به عنوان، اعمال، کنش‌ها، باورها یا سیستم‌های سیاسی و اجتماعی تعریف می‌شوند که گونه‌های انسانی به نژادهایی با خصیصه‌ها، توانایی‌ها، صفات، ویژگی‌های فرهنگی؛ اخلاقی، عقلی و شخصی مشترک از هم منفک می‌شوند. باورهای نژادی را می‌توان به واسطه تاکید بر برتری ذاتی نژاد خود و پست شمردن نژادهای دیگر توصیف کرد (Oxford Dictionaries, n. d). راست افراطی این ویژگی را از سنت فاشیسم بین دو جنگ جهانی وام گرفته و در میان خرده فرهنگ‌ها و گروه‌های ستیزه‌جوی این جریان، به شدت دنبال می‌شود، هرچند گرایش‌های نژادپرستانه و قوم‌مدارانه در میان احزاب هم مشاهده می‌شود. خصیصه نژادپرستی هم به لحاظ زبانی و هم از جنبه رفتاری از سوی احزاب و گروه‌های راست افراطی بیان شده است. در این چارچوب، افراد وابسته به راست افراطی، نژاد و قومیت خارجی‌ها و به ویژه مسلمانان را تخطئه کرده و از حضور آنان در جامعه خود به شدت نگران هستند. جرائم مرتبط با این مفهوم در سالیان اخیر روند فزاینده‌ای به خود گرفته است. خشونت‌های نژادی در چند کشور مانند دانمارک افزایش یافته و آمارها بیان‌گر تشدید چشم‌گیر کنش‌های مجرمانه ملهم از ایدئولوژی‌های افراطی در سال ۲۰۰۹ و ۲۰۱۰ (۳۰۶ و ۳۳۴ مورد) در مقایسه با سال ۲۰۰۷ (۱۷۵ مورد) است. در این میان، نژادپرستی ضداقلیت‌ها بیشترین تعداد را در برداشته است. برای مثال از سال ۲۰۰۵ تا ۲۰۱۰، ۱۱۷ حمله به مساجد گزارش شده و تخمین‌ها حاکیست که هر ماه، پنج بار به مساجد در هلند حمله می‌شود. خشونت‌های نژادی ضد مسلمانان در بسیاری از کشورها روندی صعودی به خود گرفته است، به نحوی که بعد از ۱۱ سپتامبر، سالانه ۱۰۰ تا ۱۲۰ مورد جرائم تنفرآمیز ضد مساجد، نهادهای اسلامی و سازمان‌های مسلمانان در بریتانیا ثبت شده است (Ramanlaingam, 2014: 7).

جرائم و خشونت‌های نژادپرستانه به ویژه در آلمان که احزاب سیاسی در مقایسه با دیگر هم‌تایان اروپایی خود، موفقیت چندانی را کسب نکرده‌اند، از سوی خرده‌فرهنگ‌ها

به شدت دنبال می‌شود. آمارها نشان می‌دهد که پس از تغییر نظام سیاسی آلمان، در ۱۹۸۹ تعداد جرائم و جنایات خشونت‌آمیز از سوی راست افراطی افزایش یافته و گرچه از نیمه دوم دهه ۱۹۹۰ کاهش یافت، ولی از سال ۲۰۰۰ دوباره روندی صعودی گرفت. بر اساس گزارش‌ها، در سال ۲۰۰۸، ۱۹۹۸۴ مورد جرم توسط جناح راست رخ داده که ۱۰۴۲ نمونه آن خشونت‌آمیز بوده است. آمار نشان می‌دهد که به طور متوسط روزانه دو تا سه مورد حملات خشونت‌آمیز از سوی راست رادیکال در جمهوری فدرال آلمان روی می‌دهد (Langenbacher and Schellenberg, 2011:70-71). گزارشی نیز درباره بیشترین گروه‌های راست افراطی که جرم‌هایی با انگیزه‌های نژادی مرتکب شده‌اند، منتشر شده و نشان می‌دهد که: کولی‌ها در جمهوری چک، یونان، لهستان، مجارستان و جمهوری اسلوواکی، اقلیت سومالی تبار فنلاند و دانمارک، آفریقایی‌ها در مالت، آفریقایی‌های جنوب صحرا در ایرلند و اقلیت‌های شمال آفریقا در ایتالیا، بیش از هر گروهی هدف خشونت‌های نژادی هستند (Ramanlaingam, 2014:7).

۲-۳. مخالفت با یکپارچگی اروپا

بدبینی به اتحادیه اروپا در گفتمان راست افراطی از اهمیت زیادی برخوردار است، زیرا آنها تشدید این فرایند را مخالف با آرمان‌های ملی و میهن‌پرستی می‌دانند. از نگاه راست افراطی، یکپارچگی اروپا، هویت‌های هر ملت و مرزهای کشورها را تضعیف کرده و ریشه‌های حاکمیت ملی را سست می‌کند. در حالی که این احزاب خود را مدافع دولت-ملت می‌دانند و با استفاده از رسانه‌ها و انتخابات سعی می‌کنند بدبینی به یکپارچگی اروپا را در میان مردم هر کشور اروپا تسری دهند. بنابراین، تصمیم به مخالفت با فرایند ادغام کشورهای اروپایی از طرف رهبران و مقامات رده بالای احزاب راست افراطی گرفته می‌شود و ممکن است به مرور زمان دچار تغییراتی شود. برای مثال، حزب آزادی اتریش در دهه ۱۹۸۰ از عضویت این کشور در اتحادیه اروپا به عنوان ابزاری برای نزدیک شدن به آلمان حمایت می‌کرد. با این حال از اوائل دهه ۱۹۹۰ چشم‌انداز تمرکز بر روی احساسات ضد اتحادیه اروپا و جلب رای دهندگان معترض، «یورگ هایدِر»^۱ رهبر پیشین حزب را به اردوگاه بدبینی به یورو جذب کرد. در واقع، این تصمیم ابتکاری از بالا به پایین بود که

منجر به حمایت حزب از رای نه به عضویت اتریش در اتحادیه اروپا، در فراندنم سال ۱۹۹۴ این کشور شد. در آلمان نیز، «حزب جمهوری خواهان»^۱ در ابتدا دیدگاه مثبتی به اتحادیه اروپا داشت، اما این حزب هم رویکرد بدبینی به یورو را انتخاب کرد. در ایتالیا، لیگ شمالی، متناسب با هدف استراتژیکش برای پیوستن به ائتلاف جناح راست ملی گرای برلوسکونی، دیدگاه خود را درباره موضوع اتحادیه اروپا را تغییر داد. بعد از تجربه یک ائتلاف پردردسر با برلوسکونی در سال ۱۹۹۴، لیگ شمالی تصمیم گرفت بار دیگر با وی ارتباط برقرار کرده و تمایزش برای سازش در مورد حمایت از اتحادیه اروپا را نشان داد: (Hainsworth, 2008: 82). در عین حال، برخی از احزاب راست افراطی با همه حوزه‌های اتحادیه اروپا مخالف نیستند، بلکه بیشتر از گسترش این اتحادیه در حوزه سیاسی نگرانند. به عنوان مثال، «گرت ویلدرز»^۲ رهبر حزب آزادی هلند در مصاحبه با شبکه یورو اعلام کرد که اتحادیه اروپا باید یک اتحادیه اقتصادی و بر همان اساس تشکیل و آغازش در دهه ۱۹۵۰ باشد و نه اتحادیه سیاسی و ورای دولت‌ها آن‌گونه که اکنون هست. وی در این مصاحبه تاکید کرد: اتحادیه اروپا حق حاکمیت از هلند را گرفته است و این اتحادیه بار مالی سنگینی را بر مردم این کشور تحمیل کرده و پرداخت سرانه هلندی‌ها به این سازمان بیش از هر کشور دیگری است (persian.euronews, 2014).

اما نکته طنزآمیز آن است که احزاب راست افراطی با وجود تاکید بر اروپاستیزی، در انتخابات پارلمانی اتحادیه اروپا مشارکت گسترده‌ای دارند و با همتایان خود در این پارلمان، اهدافشان را به پیش می‌برند. به عنوان مثال، نتایج اعلام شده انتخابات پارلمان اروپا در ۲۰۱۴، نشان می‌دهد که حزب راست افراطی فرانسه موسوم به جبهه ملی ۲۵ درصد آرای شهروندان این کشور را به خود اختصاص داده و در بریتانیا نیز حزب استقلال انگلیس توانسته است بیش از ۳۱ درصد آراء را کسب کند. هر دو حزب از مخالفان عضویت کشورهای متبوع خود در اتحادیه اروپا هستند. مانوئل والس، نخست‌وزیر فرانسه در واکنش به نتیجه کسب شده از سوی جبهه ملی به رهبری مارین لوپن، این رویداد را «شوک و زمین لرزه» توصیف کرد. این واکنش نخست‌وزیر سوسیالیست در حالی است که حزب حاکم فرانسه به رهبری فرانسوا اولاند تنها ۱۴ و هفت‌دهم درصد آراء را از آن خود کرد

1. The Republicans/Die Republikaner, REP

2. Geert Wilders

(همشهری آن لاین، ۱۳۹۳). به طور کلی، نگرانی از تقویت اتحادیه اروپا در قرن بیست و یکم یکی از نگرانی‌های اصلی احزاب راست افراطی در اروپا محسوب می‌شود و این موضوع در هر کشوری به شیوه‌ای متفاوت به مانیفستی برای احزاب فوق تبدیل شده است. در بعد اول و در کشورهای مرکزی و شرق اروپا، برخی از احزاب راست افراطی، نگران از دست رفتن حاکمیت ملی به نفع اتحادیه اروپا هستند، به ویژه این که برای سال‌ها تجربه کنترل تحت هژمونی اتحاد جماهیر شوروی را داشته‌اند. دوم، چشم‌انداز الحاق ترکیه به اتحادیه اروپا، مخالفت بخش‌هایی از اروپای غربی را برانگیخته است. برای مثال، مخالفت با این موضوع یکی از جنبه‌های کمپین موفقیت‌آمیز جبهه ملی (و دیگر احزاب) برای تضمین از رای نه در فراندنم سال ۲۰۰۵ فرانسه برای قانون اساسی اتحادیه اروپا بود. در این میان جبهه ملی کمپینی را تشکیل داد تا رای نه به قانون اساسی اتحادیه اروپا و قانون اساسی را اجرایی کند. در آلمان هم با وجود این که برلین مقر بزرگترین جمعیت ترک‌ها در اتحادیه اروپاست، نوعی سکوت در میان احزاب راست افراطی (و دیگران) درباره عضویت ترکیه در این اتحادیه وجود دارد. افزون بر این، زمانی که در اکتبر ۲۰۰۵ در نشست پر از جنجال شورای اتحادیه اروپا به مقامات ترکیه اجازه ورود الحاق به اتحادیه اروپا داده شد، اتریش مخالفتش را با گسترش این روند ابراز کرد. در واقع این مخالفت، منعکس‌کننده نفوذ حزب آزادی اتریش و خلق و خوی افکار عمومی این کشور در داخل کشور است. این حزب در سال ۲۰۰۶ نیز، برگزاری فراندنم در اتریش برای تصمیم‌گیری درباره الحاق ترکیه به اتحادیه اروپا را خواستار شد و فشارهایی را بر شرکای ائتلافی در پارلمان وارد کرد. در بعد سوم، این نکته قابل ذکر است که حتی در کشورهای اروپای غربی که تمایلی برای پیوستن به اتحادیه اروپا وجود ندارد، نشانه‌هایی از بدبینی به یورو در دیدگاه راست افراطی وجود دارد. به ویژه در ژوئن ۲۰۰۴، حزب مردمی سوئیس دولت را به پیوستن مخفیانه به بخشی از یکپارچگی اروپا- بدون توسل به همه‌پرسی - و از طریق تصویب پیمان دوجانبه گردهمایی شنگن سال ۱۹۹۰ این اتحادیه متهم کرد (Hainsworth, 2008: 83-84).

۳-۳. ملی‌گرایی

در گفتمان راست افراطی، ملت، آرمانی شده و محبوبیت یافته و به عنوان نهاد همگن و ارزش اصلی برای مردم تعیین شده است. علاوه بر این، ملت‌ها واحدهایی کم و بیش ثابت

قلمداد می‌شوند که جوهر و ویژگی‌های فرهنگی آنها، از سوی فرهنگ‌های دیگر کمتر همگانی یا تضعیف می‌شود (Hainsworth, 2008: 77) در این میان تصویر «مینکنبرگ» از ایدئولوژی جناح راست افراطی بر محوریت و برتری ملت و ملی‌گرایی حکایت دارد. بنابراین، اسطوره ملی‌گرایی به واسطه تلاش برای ساخت ایده ملت متعلق به قومیت، نژاد، ادیان، فرهنگ و سیاست رادیکالیزه شده، در تصویری از همگونی شدید جمعی، مشخص شده است (Minkenberg, 2002: 337). در جای دیگری، «مینکنبرگ» و «اسچاین» ایدئولوژی راست افراطی را به عنوان ملت تلقی می‌کنند: در بطن رادیکالیسم جناح راست عنصر کلیدی، اسطوره یک ملت همگن، رومانتیک و ناسیونالیسم فوق‌العاده پوپولیستی است که در راستای ضدیت با دموکراسی لیبرال و تکثرگرا و اصول اساسی آن فردگرایی و جهانشمولی سیر می‌کند (Minkenberg and Schain, 2003: 162-163).

پس جای تعجبی ندارد که دل‌بستگی راست افراطی به ملت در شعارهای فوق‌الذکر ماند «فرانسه برای فرانسه»، آلمان برای آلمانی‌ها بازتاب داده شود. در همین راستا، تیتز مانفیست حزب ملی بریتانیا در انتخابات اروپا در ۱۹۹۹ با شعار «آزادی برای بریتانیا و بریتانیایی‌ها» بود. به طور کلی، ملی‌گرایی راست افراطی به تنگ‌نظری، انحصار، قوم‌مداری و ترسیم خودی و غیر خودی گرایش دارد. در این چارچوب، خارجی‌های مقیم و دیگران به عنوان تهدیداتی برای ملت و مردمش تلقی می‌شوند (Hainsworth, 2008: 78). به همین منوال، «اسوینگدو» و «ایوالدی» در تحلیل‌شان از ایدئولوژی حزب ولامز لانگ بلژیک و جبهه ملی فرانسه معتقدند این احزاب راست افراطی ملت را به مثابه واحدی از افراد قلمداد می‌کنند که در ریشه‌های فرهنگی و قومی همگون مشترکند و حاکمیت را به وضوح تعریف می‌کنند. افراد و گروه‌هایی که فاقد این گرایش‌ها هستند، به عنوان اعضای جامعه ملی دیده نمی‌شوند (Swyngdouw and Ivaldi, 2001: 16-17).

یکی از پیامدهای ملی‌گرایی، درخواست احزاب راست افراطی برای هزینه بودجه عمومی در بخش مسکن، بهداشت و امنیت اجتماعی برای شهروندان خودی است. در این زمینه، تحلیل کاس ماد از ایدئولوژی راست افراطی در هلند، آلمان، فرانسه و بلژیک بسیار قابل توجه است. بر اساس این تحلیل، یکی از ویژگی‌های متمایز سیاست اقتصادی - اجتماعی احزاب در پنج کشور فوق، این است که آنان باور دارند پیامدها و منافع اقتصادی باید در وهله اول به مردم خودی و نه شهروندان اختصاص یابد. به این ترتیب، سیاست

اولویت ملی یکی از جنبه‌های گفتمان ضدمهاجرتی راست افراطی است (Mudde, 2000: 173-174). از دیگر نتایج ملی‌گرایی راست افراطی ترویج نژادپرستی و آپارتاید در گفتمانی جدید است. به این معنا، جبهه ملی فرانسه، ولامز بلانگ بلژیک و حزب آزادی هلند از زبان نژادپرستی مستقیم پرهیز کرده و با بهره‌گیری از مفاهیم هویت ملی و پوپولیسم و قوم‌مداری نژادپرستی را در پوششی نو ترویج کند. در واقع، به دلیل تابوهای نژادپرستی و تجربه نظام‌های فاشیسم و نازیسم در دوران بین دو جنگ، احزاب راست افراطی می‌دانند که نباید هراس از نژادپرستی مستقیم را در وجود مردم کشورشان نهادینه کنند و به بهانه حمایت از منافع اقتصادی و اجتماعی، به جای تمرکز بر ریشه‌های ژنتیک بر موضوعات فرهنگی تمرکز می‌کنند.

ملی‌گرایی راست افراطی بر نگرش برخی از این احزاب این جناح در محدود کردن نقش زنان در جامعه تاثیر می‌گذارد. برای مثال، احزابی مانند «جنبش سوسیال ایتالیا»^۱ و جبهه ملی فرانسه از طرح‌هایی حمایت می‌کنند که بر اساس آن به زنانی که در خانه بمانند، از بچه‌ها نگهداری کنند و میزان زاد و ولد در خانواده‌های بومی افزایش یابد، دستمزد یا درآمدهایی تعلق گیرد. این رویکرد توسط ژان مارین لوپن در فرانسه به شدت دنبال می‌شود و وی در مخالفت با سقط جنین این اقدام را نسل‌کشی ضدفرانسوی‌ها ترسیم می‌کند. علاوه بر این، احزابی مانند ولامز بلانگ بلژیک و لیگ شمالی ایتالیا، بر ارزش‌های سنتی مانند ازدواج، خانواده، مذهب تاکید داشته و هم‌جنس‌گرایی را رد می‌کنند. در آلمان نیز حزب جمهوری‌خواهان، دیدگاه‌های محافظه‌کارانه درباره این مسائل دارد و از حمایت مناطق کاتولیک جنوب این کشور برخوردار است. وانگهی این حزب زنان را در درجه اول به عنوان مادران و خانواده‌سازان به تصویر کشیده و به شدت مخالف سقط جنین است (Hainsworth, 2008: 80). با وجود این که ملی‌گرایی ارزشی مهم برای احزاب طیف راست افراطی است اما همه آنها این مفهوم را به شکل و شیوه‌ای یکسان بیان نمی‌کنند و از شکلی از ناسیونالیسم که فراتر از مرزها و مفهوم دولت-ملت هست، جانب‌داری می‌کنند. برای مثال لیگ شمالی ایتالیا از شکل‌گیری «پادانیا»^۲ - میهنی جداگانه در شمال ایتالیا- حمایت می‌کند و در تمایلات حزب ولامز بلانگ بلژیک ایجاد سرزمینی

1. Italian Social Movement

2. Padania

جدا از دولت فدرال بلژیک آشکار است. در کشورهای دیگر مانند دانمارک و نروژ مسلماً ناسیونالیسم نقش کمتری را برای احزاب راست افراطی در مقایسه با هر جای دیگری ایفا کرده است. در اتریش هم، حزب آزادی به منظور پیروزی در کسب آرا و بیان وفاداری به دولت - ملت از ناسیونالیسم پان ژرمن فاصله گرفته و به سمت یک ناسیونالیسم اتریشی که دارای ویژگی‌هایی همچون بدبینی به یورو، قوم‌مدارانه و ضد‌مهاجرتی است، گام بر می‌دارد. وانگهی در برخی مصادیق، ناسیونالیسم راست افراطی با میزانی از گرایش‌های ضد‌آمریکایی و جهانی شدن ادغام شده است. بر این اساس، با توجه به تصور آرمانی راست افراطی از ملت، چندان عجیب نیست که احزاب این جریان، مخالف جهانی شدن باشند. در نتیجه جهانی شدن اقتصاد را به عنوان تهدیدی در راستای کنترل ملت می‌بینند و با اقتصاد و فرهنگ جهانی شدن به عنوان تضعیف‌کننده ارزش‌ها و ویژگی‌های سنتی مخالف هستند. افزون بر این، «چندفرهنگ‌گرایی»^۱، سلطه فرهنگی و نظامی آمریکا، «جهان‌وطن‌گرایی»^۲ و حتی آموزه‌های جهانی مانند حقوق بشر را مولفه‌های مظنون می‌دانند همگونی ملت یا دولت - ملت را مختل می‌کند (Hainsworth, 2008: 81).

۳-۴. ضدیت با مهاجران

بدون شک موضوع کنترل مهاجرت و سیاست‌های سخت‌گیرانه مهاجرتی مولفه اصلی گفتمان راست افراطی را تشکیل می‌دهد. این امر باعث شده تا برخی تحلیلگران، احزاب راست افراطی را تنها در قالب همین موضوع تحلیل کنند. بر این اساس، «فننما»^۳، «گیسون»^۴ و «وان در بروگ و دیگران»^۵ در مخالفت با عنوان راست افراطی، عنوان احزاب ضد‌مهاجرتی را به آنها اطلاق کردند. اما این رویکرد بیش از حد تقلیل‌گرایانه است و نمی‌تواند جنبش‌ها و احزاب طیف راست افراطی را به طور مناسب مورد بحث قرار دهد، گرچه در اهمیت و محوریت مهاجرت جای هیچ‌گونه سوالی نیست (Hainsworth, 2008: 70). موضوع مهاجرت همیشه اولویت و محور اصلی شعارهای جریان راست افراطی در

1. multi-culturalism
2. cosmopolitanism
3. Fennema
4. Gibson
5. Van der Brug

اروپا نبوده است، بلکه عمدتاً از اوائل دهه ۱۹۸۰ که تعداد مهاجران به اروپا افزایش یافته بود، به کانون کمپین‌های جنبش‌ها و احزاب این جریان مبدل شد و از دهه ۲۰۰۰ شدت بیشتری گرفت. در واقع تا قبل از دهه ۱۹۸۰ مسائل دیگری در افق اصلی احزاب راست افراطی خودنمایی می‌کرد. برای مثال، احزاب شمال اروپا در دهه ۱۹۵۰ بیشتر بر مسائل مالیاتی تمرکز داشتند و «پوژادیسیم»^۱ در این دهه تظاهراتی را به سیاست‌های مالی دولت برگزار کرد. جبهه ملی فرانسه هم در دهه ۱۹۷۰ اولویت خود را به مبارزه با کمونیسم رو به رشد در فرانسه گذاشت؛ ولی از اوائل دهه ۱۹۸۰ بیشتر احزاب راست افراطی مانند ولامزبلانگ بلژیک، جبهه ملی فرانسه، حزب استقلال بریتانیا، جنبش سوسیال ایتالیا و حزب آزادی اتریش اخراج مهاجران از کشورهای اروپایی را خواستار شدند. این موضوع به ویژه در مورد مهاجران غیرقانونی صدق می‌کرد (Hainsworth, 2008: 70-71).

جریان راست افراطی در بعد دولتی موضوعات مهمی را از قبیل نظام آموزشی، محدودیت علیه مهاجران و پناهندگان مطرح کرده و با تحت فشار گذاشتن دولت‌های حاکم توانسته برخی اهداف مورد نظر در این زمینه را به پیش ببرد. رد درخواست پناهندگان مسلمان از کشورهای جنگ‌زده مانند سوریه و عراق و افغانستان، تصویب لوایح ضد‌مهاجرتی و پناهندگی و محدودیت علیه مدارس خصوصی اسلامی از دستاوردهای نقش راست افراطی در ستیز با مسلمانان بوده است. از سوی دیگر، مواضع راست افراطی در خصوص مهاجران و پناهندگان و فرهنگ مسلمانان سبب شده تا احزاب محافظه‌کار و لیبرال دانمارک نیز خواسته‌های حزب مردم را هم در شعارهای انتخاباتی و هم در حوزه قانون‌گذاری و اجرایی لحاظ کنند.

مخالفت با مهاجرت به ویژه از کشورهای در حال توسعه در مورد پناهندگان و پناهجویان نیز گسترش یافته است و همه این گروه‌ها (مهاجران، پناهندگان و پناهجویان) توسط راست افراطی به عنوان بیگانه و ناخواسته قلمداد می‌شوند (Norris, 2005: 132). همان‌طور که بتز معتقد است: موقعیت حزب مردم سوئیس، نشان‌دهنده حفظ هویت اروپایی، منعکس‌کننده رد چندفرهنگی به ویژه اسلام و محوری‌شدن بومی‌گرایی در اروپای غربی معاصر است. در همین راستا، دیگر احزاب راست افراطی در دانمارک، نروژ،

ایتالیا و بعضی کشورها، روندی مشابه درباره اسلام را از اواخر دهه ۱۹۸۰ دنبال کردند که مستلزم مخالفت با ساخت مساجد و چالش‌های فرهنگ غیرمسیحی است. بنابراین، این احزاب یک ایدئولوژی جایگزین را با ریشه‌های فرهنگی متفاوت ترویج می‌کنند که شامل اسلام‌هراسی سرسختانه و افزایش تضاد با جهانی‌شدن است (Betz, 2003: 199). علاوه بر مخالفت با چندفرهنگی، تلاش برای کسب آراء انتخاباتی از دیگر اهدافی است که احزاب راست افراطی در ستیز با مهاجران دنبال می‌کنند. سیاستمداران این جریان به درستی آگاهند که با اتخاذ مواضع ضد‌مهاجرتی، می‌توانند نظر مردم را جلب کرده و خود را حامی، هویت و رفاه ملی ملت‌شان مطرح کنند. احزاب راست افراطی با تسری بیگانه‌هراسی، وجود خارجی‌ها در کشورشان را مخل امنیت و یکپارچگی ملی قلمداد کرده و در کمپین‌های انتخاباتی، این ترس را در وجود رای‌دهندگان نهادینه می‌کنند که ادامه سیاست‌های مهاجرتی احزاب مستقر در قدرت، فرهنگ، هویت و حاکمیت ملی را تضعیف می‌کند. به همین دلیل است که موج سوم پیدایش و گسترش احزاب راست افراطی در اروپا از دهه ۱۹۸۰ تاکنون، با نام مهاجرت و ضدیت با مهاجران گره خورده است، زیرا آنها کانون کمپین‌ها و شعائر خود را بر اساس این مولفه نام‌گذاری کرده و در همین راستا توانستند به موفقیت‌هایی هرچند نسبی در انتخابات محلی، ملی و پارلمانی اتحادیه اروپا دست پیدا کنند. سیاست‌های مهاجرتی البته، نه احزاب راست افراطی بلکه، همه گروه‌ها و احزاب را درگیر می‌کند. برای مثال حزب محافظه‌کار بریتانیا، حزب کارگر این کشور را به جلب آراء مناطق کارگر نشین با نرخ بالای مهاجران متهم کرده است. یکی از بدنام‌ترین اظهارات نژادپرستانه ضد‌مهاجران نیز از سوی «اسموتیک» نامزد حزب محافظه‌کار در انتخابات پارلمانی ۱۹۶۴ روی داد که اعلام کرد: اگر شما یک سیاهپوست را برای همسایگی می‌خواهید، به حزب کارگر رای دهید (Solomos, 2003: 60) در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۲ فرانسه نیز نیکلای سارکوزی رییس جمهور پیشین این کشور تحت تاثیر شعارهای ضد‌مهاجرتی ژان مارین لوپن رهبر جبهه ملی، مواضع سرسختانه‌ای را علیه مهاجران و به ویژه مسلمانان اتخاذ کرد و بخش عمده‌ای از آراء این اقلیت به صندوق رقیب او ژان فرانسوا اولاند ریخته شد.

۵-۳. رویکرد اقتصادی

در بررسی سیاست اقتصادی احزاب راست افراطی سه عامل مهم و برجسته وجود دارد. نخست، سیاست‌های اقتصادی این احزاب لزوماً ایستا و ثابت نیست و براساس شرایط و در طول زمان تغییر می‌کند. دوم، تداوم و اصلاح این سیاست‌ها با موفقیت‌ها یک گروه خاص مرتبط است. بنابراین، جنبش‌های راست افراطی به همان نحو که برنده آراء بیشتری می‌شوند، تبدیل به گروه‌گان‌های رای‌دهندگان می‌شوند. سوم، قوام ایدئولوژیک و برنامه‌ریزی احزاب راست افراطی ممکن است تحت تاثیر این موضوع قرار بگیرد که آیا آنها در دولت حضور دارند یا خیر (Hainsworth, 2008: 85-86).

یک نمونه از تاثیر چنین مولفه‌هایی را می‌توان در سیاست‌های جبهه ملی فرانسه مشاهده کرد. این حزب در انتخابات ملی ۱۹۸۶ و ۱۹۸۸ فرانسه ایده «کورپوراتیسم آزادانه»^۱ را رها کرد و با اندیشه‌های اقتصادی ریگانیست هم‌نوا شد و دولت جناح راست را سرزنش کرد که به قدر کافی از بازار آزاد جانبداری نمی‌کند. به همین دلیل از کاهش مالیات‌ها و خصوصی‌سازی دارایی‌های دولتی حمایت کرد. بنابراین، سیاست اقتصادی جبهه ملی از رویکرد کورپوراتیسم و ضدسرمایه‌داری برخی گروه‌های راست افراطی در داخل و خارج مانند اظهار مخالفت حزب استقلال ملی بریتانیا با اقتصاد آزاد و تمایل جنبش سوسیال ایتالیا به نئوفاشیست به سبک کورپوراتیسم، فاصله داشت. اما در دهه‌های بعد، حمایت‌گرایی اقتصادی، سیاست‌های شوونیستی رفاه‌طلبانه در گفتمان جبهه ملی و دیگر احزاب راست افراطی نسبتاً موفق اروپای غربی بارزتر شد. در دهه ۱۹۹۰ هم جبهه ملی گرچه ایده نئولیبرالیسم را به طور کامل رها نکرد، اما به سمت حمایت‌گرایی اقتصادی متمایل شد و به همین سیاق احزاب راست افراطی که آراء طبقه کارگر را کسب کردند، ضرورت سازگاری چنین سیاست و ایدئولوژی را عملی کردند. نمونه دیگری از سیاست اقتصادی سیال راست افراطی، حزب ولامز بلانگ بلژیک است. این حزب هنگام تاسیس طرفدار کاهش مالیات، خصوصی‌سازی و یک دستور کار نئولیبرالی بود، اما با گذشت زمان و موفقیت در انتخابات همسویی با اقتصاد بازار اجتماعی، شوونیسم رفاه‌طلبانه، حمایت‌گرایی اقتصادی و سازمان‌دادن اتحادیه‌های تجاری را گسترش داد (Hanisworth, 2008: 86-87).

1. loosely corporatist

برخی از احزاب راست افراطی اساساً نام‌شان با عنوان ضد مالیاتی و ضد دیوان‌سالاری و حمله به دولت به مثابه یک قدرت مسلط، مدافع مشاغل کوچک و خرده بورژوازی و کارگران یقه سفید با حقوق کم، شناخته می‌شود. این امر به ویژه در مورد احزاب کشورهای اسکاندیناوی مانند حزب پیشرفت دانمارک و نروژ مصداق دارد که از ائتلاف بودجه عمومی توسط دولت انتقاد می‌کنند. گرچه این احزاب با عنوان نئولیبرالیسم از بازار حمایت می‌کنند. مع‌هذا برخی از احزاب راست افراطی سیاست‌های خود را به مرور زمان تغییر می‌دهند. برای مثال حزب پیشرفت نروژ در دهه ۱۹۷۰ از کاهش هزینه‌های رفاهی حمایت می‌کرد، ولی در دهه ۱۹۹۰، خواستار تامین هزینه‌های عمومی برای بیماران و سالمندان از سود فروش نفت شدند. از سوی دیگر، این حزب از اواخر دهه ۱۹۸۰، مسائلی مانند مهاجرت و شوونیسم رفاه‌طلبانه را در اولویت‌های خود قرار دادند. در واقع، از دهه ۱۹۹۰، موضوعاتی مانند مهاجرت و پناهندگان به مساله اصلی آنان تبدیل شد. بر این اساس، احزاب راست افراطی در وهله اول شوونیسم رفاه‌طلبانه و بیگانه‌هراسی ملایم را در دستور کار قرار دادند و به مهاجرت حمله کردند و در بعد دوم به این موضوع از منظر فرهنگی، تهدید قومی، ضداسلامی نگرینسته و احساسات ضدایدئولوژیک در میان این احزاب نهادینه شد (Andersen and Bjørklund: 2000).

۳-۶. پوپولیسم

پوپولیسم آموزه و روشی سیاسی است در طرفداری کردن یا طرفداری نشان دادن از حقوق و علائق مردم عامه در برابر گروه نخبه (dictionary.reference, n.d.b)، البته آیین و سنت سیاسی پوپولیستی، در هر کشوری شکل ویژه‌ای دارد. در نهضت‌های پوپولیستی، معمولاً ائتلافی آشکار یا ضمنی، میان طبقات مختلف با منافع متفاوت و گاه متعارض برقرار می‌شود. تداخل اقشار گوناگون در این نهضت‌ها، به طور عمده ناشی از نبود تشکل طبقاتی و وجود مرزبندی روشن طبقاتی است. پوپولیسم دارای مشخصات عوام‌فریبی، تقدیس شخص رهبر فرهمند، تعصب، تکیه بر توده‌های محروم، نداشتن ایدئولوژی مشخص، اصلاح‌طلبی، بورژوازی‌بودن و عناصری از ضدیت با امپریالیسم و ملی‌گرایی است. توسعه‌خواهی و پر و بال دادن به نیروهای وابسته به بازار داخلی و گاه آزادی‌های سندیکایی و دموکراتیک از خصلت‌های عمده دوران پوپولیسم است (آقابخشی، ۱۳۷۴).

پوپولیسم از دیگر معیارهایی است که راست افراطی آن را از فاشیسم وام گرفته و در کارزارهای انتخاباتی از آن استفاده می‌کند. سابقه به قدرت رسیدن نظام‌های فاشیسم و نازیسم در ایتالیا و آلمان نشان می‌دهد که هیتلر و موسولینی به بهترین نحو از احساسات لگدمال شده مردم‌شان پس از جنگ جهانی اول سود بردند و با شعار و تهییج احساسات مردم کوشیدند به قدرت برسند و در این راه موفق نیز بودند. اصولاً در نظام پوپولیستی، جمع‌گرایی بر فردیت غلبه می‌کند و زمینه برای پیدایش نظام‌های توتالیتر آماده می‌شود. در جنبش‌های فاشیستی معمولاً، خارجی‌ها به عنوان دشمن اصلی کشورشان، به تصویر می‌کشیدند و به همین منوال، جنبش‌های راست افراطی، با بزرگ‌نمایی تهدید مهاجران برای آینده کشورشان، سیاست‌های پوپولیستی خود را به پیش برده و از این رهگذر به موفقیت‌های انتخاباتی دست پیدا می‌کنند. برای مثال، بلوم عقیده دارد حزب مردمی دانمارک با پیروزی در انتخابات سال ۲۰۰۱ توانست وارد ساختار و حاکمیت سیاسی این کشور شود و ملی‌گرایی و جانبداری از شیوه زندگی دانمارکی و تقابل مسلمانان با ارزش‌های این نوع زندگی را بسط دهد. از این زمان بود که گفتمان اسلام‌هراسی راست پوپولیست در مباحثات سیاسی دانمارک تقویت شد. در واقع ورود این حزب به پارلمان و دولت ائتلافی دانمارک از سال ۲۰۰۱، بیش از هر چیز مرهون شعارهای پوپولیستی و اسلام‌هراسی هست و این امر نشان می‌دهد که افکار عمومی در این کشور چه زود به سمت گرایش‌های توده‌ای کشیده می‌شوند و تقابل با مسلمانان در عرصه مردمی نیز تسری می‌یابد.

۴. بحران‌های چهارگانه

۴-۱. بحران توزیع منابع

در چارچوب بحران توزیع منابع، احزاب راست افراطی مانند حزب ملی بریتانیا و جبهه ملی در فرانسه از افزایش میزان بیکاری، افزایش میزان مالیات؛ کاهش سطح رفاه زندگی و دسترسی به آموزش واکنش نشان داده و این رویه را ناشی از ناکارآمدی احزاب مستقر در قدرت، می‌دانند. بحران اقتصادی که از سال ۲۰۰۸ از آمریکا به سوی بسیاری از مناطق جهان تسری یافت، بیشترین تاثیر را در اروپا برجای گذاشت و زمینه‌های نارضایتی مردم از سیاست‌های احزاب حاکم را شکل داد. احزاب و جنبش‌های راست

افراطی، معمولاً از مشکلات و معضلات اقتصادی برای پیش‌برد اهداف و موفقیت‌های خود بهره می‌گیرند و سعی در تثبیت و نهادینه کردن ایده‌هایشان دارند. راست افراطی از سه طریق می‌کوشد از رکود اقتصادی و بحران توزیع منابع در راستای تثبیت گفتمان خود گام بردارد:

الف: بحران‌های اقتصادی به راست افراطی این اجازه را می‌دهد که برنامه‌های احزاب حاکم در قدرت را ناکارآمد و عامل تشدید وخامت اوضاع کنونی توصیف کند،
ب: راست افراطی با دست‌کشیدن از شعارهای اقتصادی نئولیبرالی، تثبیت دولت رفاه با گرایش‌های سوسیالیستی را خواستار است و
ج: راست افراطی از توزیع نابرابر منابع به نفع مردم بومی انتقاد کرده و حضور پرتعداد مهاجران را عامل مهمی در این راهبرد می‌داند.

بسط فاشیسم در اروپای دهه ۱۹۳۰ و رشد جناح چپ و راست افراطی و از دست رفتن موقعیت احزاب سنتی بعد از بحران اقتصادی یونان، گواهی بر این امر است که این جریان معلول و زاییده بحران‌هاست. از زمان شروع آخرین بحران مالی دنیا، احزاب افراطی توانستند جایگاهی را برای خود به دست بیاورند، بعضی از آنها مانند حزب سیریزای یونان در سمت چپ افراطی قرار دارند، گرچه یونان شاهد رشد قدرتمند جناح راست مانند حزب طلوع طلایی یک گروه نئونازی، بوده است. در همین حال، برخی نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که حزب ضدمهاجرتی جبهه ملی فرانسه و دموکرات‌های سوئد، محبوب‌ترین احزاب کشور خود هستند (http://qz.com,2015). از سویی، احزاب راست افراطی عموماً از کسانی که به واسطه برنامه‌ها اقتصادی و اجتماعی دولت، موقعیت‌شان را از دست داده‌اند، جانبداری می‌کنند. در این چارچوب، حزب ملی بریتانیا، حزب پیشرفت و حزب مردمی دانمارک، همیشه از گروه‌های حاشیه‌ای حمایت کرده‌اند که به دلیل تغییرات اجتماعی و اقتصادی با تهدید از دست دادن کار، درآمد و پرستیژشان مواجه هستند. در واقع این احزاب با روی‌گردانی از ایده‌های اقتصادی نئولیبرالی به نفع سیاست ملی و اجتماعی از دولت رفاه و مراقبت از شهروندان صرفاً قومی-ملی استقبال می‌کنند. این شرایط نیز شعارهای برآمده از «سوسیالیسم»، یا درخواست برای «حفاظت از دولت رفاه» و «شغل‌ها برای آلمانی‌ها در اولویت است»، بازتاب می‌دهد. چنین موقعیتی به ویژه در کشورهای نوردیک (شمال) اروپا که عدالت اجتماعی در آن بسیار ارزشمند است،

بارز هست و راست افراطی از برچیده شدن سیستم دولت رفاه به شدت انتقاد می‌کند (Langenbacher and Schellenberg, 2011: 13).

۲-۴. بحران هویت

موضوع هویت یا سیاست هویتی بعد دوم میدان خیزش راست افراطی را تشکیل می‌دهد. ایدئولوژی این جریان، تغییرات سریع اجتماعی، ارتباطات جدید در عرصه جهانی و تلفیق فرهنگ‌های مختلف را عامل بحران هویتی اروپایی می‌دانند. این جریان برای غلبه بر بحران ذکرشده، خواهان تقویت حس جامعه‌پذیری افراد و وحدت اجتماعی برای حل مشکلات شهروندان است. راست افراطی درباره کم‌رنگ شدن هویت سفید اروپایی هشدار داده و ازدیاد مهاجران را در آشفتگی هویت مردم اروپا موثر می‌داند. بر این اساس، احزاب راست افراطی تهدیدهای هویتی را از دو جنبه برجسته و بزرگ‌نمایی می‌کند. از یک سو، تغییرات سریع اجتماعی، ارتباطات جدید جهانی و فرصت‌های شغلی تمرکز بر مسائل هویتی را بیشتر کرده و نوعی بحران معنا را به کل جامعه تسری داده است. از این منظر، راست رادیکال، در پی ایجاد جامعه‌ای است که به لحاظ قومی همگن باشد. در همین چارچوب، ژان مارین لوپن از مساله هویت بهره گرفته و به تبلیغ نژاد سفید به عنوان مفهوم اصلی از هویت اروپایی پرداخته‌اند. از بعد دیگر، در اروپای غربی، فرهنگ و مذهب مسلمانان به عنوان دیگران تلقی می‌شود (Langenbacher and Schellenberg, 2011: 17).

در همین راستا، از منظر حزب دموکرات‌های سوئد، مهاجران و مسلمانان «دگری» هستند که در چارچوب فرهنگی و مذهبی با ارزش‌های اصلی غرب مغایرت دارند. این ارزش‌ها محدود به اصول یهودی-مسیحی، معیارهای روشنگری و اومانیسمی است که مسلمانان فاقد آن هستند. هنگامی که حزب دموکرات‌های سوئد درباره مسلمانان بحث می‌کند، انواع صفات جمعی منفی مانند ظلم و ستم جنسیتی، ازدواج‌های اجباری، سوء استفاده از حیوانات، سوء استفاده از رفاه اجتماعی، جرم و جنایت، تجاوز، ضددموکراسی، نابردباری، تروریسم و بنیادگرایی را به آنها تعمیم می‌دهد (Eliassi, 2011). در واقع حزب دموکرات‌های سوئد، مهاجران و به ویژه مسلمانان را عامل برهم خوردن هویت ناب و خالص اروپایی این کشور می‌داند و این موضوع در مورد بیشتر احزاب راست افراطی اروپا صدق می‌کند.

۳-۴. بحران نمایندگی

بر اساس بحران نمایندگی، راست افراطی، سیاستمداران، احزاب سیاسی و دموکراسی را تحقیر می‌کند. راست افراطی این حقیقت را که سیاستمداران مستقر در قدرت نماینده مردم هستند، به چالش طلبیده و آنها را نماینده منافع اقتصادی خود و گروه‌های ذی‌نفوذ می‌داند. این جریان راه حل مشکلات مردم را در کنش‌های فوری و شدید می‌داند. آنها باور دارند «احزاب فاسد»، «خارجی‌های مجرم» و تلاش برای رفاه افراد سربار، مشکل اصلی جوامع اروپایی است و دموکراسی نمی‌تواند این مشکلات را حل کند. جریان راست افراطی بر نظم و سیستم مقتدر برای فائق آمدن بر معضلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی تاکید دارد.

از دید احزاب راست افراطی، دموکراسی کنونی اروپا باید از شر سیاستمداران فاسد دستگاه بوروکراتیک دست و پا گیر آن رهایی یابد تا وضع مطلوب پیشین بر مبنای حفظ اصالت فرهنگی - نژادی و اقتصاد آزاد ملی اعاده و احیا شود. احزاب راست افراطی با بهره‌گیری از رهیافت پوپولیستی احزاب حاکم را متهم به پرداختن به مسائل منسوخ و چشم‌پوشی از مسائل کلیدی و مرتبط با هویت یعنی مناقشه بین هویت ملی و چندفرهنگ‌گرایی می‌کنند. احزاب راست افراطی علی‌رغم این بیان تند و تیز و انتقاد شدید از نظام لیبرال دموکراتیک جایگزینی برای آن ارائه نمی‌کنند و بیشتر تلاش می‌کنند تا خود را خارج از نظام موجود و به عنوان احزاب مورد ظلم قرار گرفته‌ای نشان دهند که نماینده صدای اکثریت خاموش جامعه هستند. راست افراطی با فراخواندن تمام مردم به مشارکت واقعی از ایده اصلاحات رادیکال نهادهای سیاسی مستقر و کل فرایندهای سیاسی حمایت می‌کند و بر این اساس طرفدار روش‌هایی مانند فراندوم و فهرست‌های باز انتخاباتی است (احمدی‌لفورکی، ۱۳۹۲: ۴۴).

۴-۴. بحران مهاجرت

مهاجرت نیز عامل چهارمی است که جریان راست افراطی برخی از مشکلات جوامع اروپایی را ناشی از آن می‌داند. جریان راست افراطی ورود بی‌رویه مهاجران از آفریقا، ترکیه، شرق آسیا و به ویژه مسلمانان را در تکوین ناهمگونی و از دست رفتن فرصت‌های شغلی برای بومیان مهم می‌داند و خواهان سیاست‌های سخت‌گیرانه در این زمینه هست. این

جریان، کارگران مهاجر، پناهندگان و پناهجویان و خانواده‌هایشان را به عنوان فرایندی قلمداد کرده که چندفرهنگی و جهان‌وطن‌گرایی را ترویج داده و فرهنگ، انسجام و هویت ملی را تهدید می‌کنند. به همین علت است که شعارهایی را با ذات پوپولیستی مانند «فرانسه برای فرانسویان»، «آلمان برای آلمانی‌ها» «حقوق برای سفیدپوستان» و «وین برای وینی‌ها» سر می‌دهند. پس، چندفرهنگی برای احزاب راست افراطی غیرقابل قبول است و و فردی مانند «پیم فورتین»^۱ سیاستمدار پیشین هلندی درحالی که درباره برخی موضوعات مانند هم‌جنس‌گرایی و برابری زن و مرد دیدگاهی آزادمنشانه داشت، در تضاد به آنچه چندفرهنگی و اسلامیزه‌شدن جامعه هلند خوانده می‌شود، عمل کرد. از دید پیم فورتین، ارزش‌های اسلامی با جامعه غربی به ویژه در مورد جدایی دین از سیاست و برابری ناسازگار است. در همین راستا، «نیک گریفین»^۲ رهبر حزب استقلال ملی بریتانیا، انتقادات خود از قرآن را شدت بخشیده و خواستار نصب دوربین در مکان‌های مذهبی شد. حزب مردمی سوئیس هم در اواخر دهه ۱۹۹۰، مخالفت خود با چندفرهنگی را در دستور کار برنامه‌های خود قرار داد (Hainsworth, 2008: 74).

راست افراطی به بهره‌داری انتخاباتی و مخالفت با چندفرهنگی در مقوله مهاجرت اکتفا نمی‌کند، بلکه مهاجران را عامل اصلی افزایش نرخ جرم و جنایت در کشورهای اروپایی می‌داند. احزاب راست افراطی مکرراً تبلیغ می‌کنند که حضور فزاینده ی مهاجران، سطح و میزان جرائم را تشدید کرده و خارجی‌ها، دیگرانی هستند که ره‌آوردی جز ناامنی، ترس، فساد و تضعیف ارزش‌های سنتی غرب ندارند. از دید این جریان، دولت‌های اروپایی باید سیاست‌های سخت‌گیرانه‌ای را در راستای کنترل مهاجرت اتخاذ کرده و مانع از حضور خارجی‌های مجرم شوند.

بنابراین، جرم و جنایت به عنوان پیامد مهاجرت به تصویر کشیده می‌شود که به دلیل حضور خارجی‌ها در دولت-ملت‌های اروپای غربی رخ می‌دهد. از این رو، آنها از قوانین و سیاست‌های سخت‌گیرانه مانند احکام تنبیهی، تقویت نیروهای پلیس، ارائه حبس بیشتر و بازگشت مجازات اعدام برای جرائم مهم (مانند حمل مواد مخدر) حمایت می‌کنند. برای مثال، حزب استقلال ملی بریتانیا از مجازات مرگ برای قاتلان، تروریست‌ها و کسانی که

1. Pim Fortuyn

2. Nick Griffin

از کودکان سوء استفاده جنسی می‌کنند، جانبداری می‌نماید. «ژان ماری لوپن»^۱ نیز در انتخابات سال ۲۰۰۲ فرانسه وعده داد در صورت کسب پیروزی، درباره بازگشت حکم اعدام و برخی موضوعات دیگر تجدید نظر خواهد کرد. در سوئیس هم «کریستف بلوچر»^۲ رهبر پیشین حزب مردم در دهه ۱۹۸۰ اغلب تمایل داشت تا جرم و جنایت را به حضور خارجی‌ها در این کشور پیوند بزند (Church, 2004). در واقع، راست افراطی مهاجران را مجرمانی تلقی می‌کند که نمی‌توانند در چارچوب فرهنگی و سنت غرب جذب شده و عامل شکل‌گیری اصلی مشکلات اقتصادی و اجتماعی برای آینده اروپا هستند.

میزان موفقیت احزاب راست افراطی در سال‌های گذشته:

کشور	حزب	میزان آرا	سال
سوئیس	SVP	۲۸.۹	۲۰۰۷
اتریش	FPÖ	۲۶.۹	۱۹۹۹
رومانی	PRM	۱۹.۴	۲۰۰۰
فرانسه	FN	۱۷.۹	۲۰۰۲
بلژیک	VB	۱۶.۸	۲۰۰۳
مجارستان	Jobbik	۱۶.۷	۲۰۱۰
ایتالیا	AN	۱۵.۷	۱۹۹۶
هلند	PVV	۱۵.۵	۲۰۱۰
دانمارک	DF	۱۳.۹	۲۰۰۷
لهستان	LPR	۸.۰	۲۰۰۵

1. Jean-Marie Le Pen
2. Christoph Blocher

نتایج آرای احزاب راست افراطی تعدادی از کشورهای اروپا در انتخابات پارلمان ملی و پارلمان اروپا

آرای احزاب راست افراطی در انتخابات پارلمان اروپا در سال ۲۰۰۹	متوسط آرای احزاب راست افراطی در انتخابات‌های پارلمان ملی		
	۲۰۰۵-۲۰۰۹	۲۰۰۰-۲۰۰۴	
۱۰.۱	۱۴.۰	۱۳.۸	بلژیک
۱۴.۸	۱۳.۹	۱۲.۶	دانمارک
۱.۷	۲.۱	۱.۰	آلمان
۶.۳	۴.۷	۱۲.۴	فرانسه
۸.۳	۰.۷	۰.۲	بریتانیا
۱۰.۲	۸.۳	۴.۳	ایتالیا
-	۲۲.۵	۱۴.۷	نروژ
۱۷.۸	۲۸.۲	۱۰.۰	اتریش
۳.۳	۳.۰	۱.۵	سوئد
-	۳۰.۰	۱.۳	سوئیس
-	۱۲.۷	۷.۲	میانگین

نتیجه

به طور کلی روند رو به رشد جریان راست افراطی و چگونگی نقش آنها در ضدیت با مهاجران و گروه‌های اقلیت در اروپا را می‌توان در چند محور خلاصه و جمع‌بندی کرد.

۱. جریان راست افراطی از اوائل دهه ۱۹۸۰ میلادی و به دنبال عواملی مانند افزایش مهاجران، تشدید یکپارچگی در قالب اتحادیه اروپا و کاهش خدمات اجتماعی اقتصادی از سوی کشورهای اروپایی خیزش دوباره‌ای در صحنه سیاسی و عمومی این قاره داشت.

با این حال، روند به قدرت رسیدن احزاب وابسته به این جریان تا دهه ۲۰۰۰ به طول انجامید و در دهه اخیر بود که این احزاب توانستند در ساختار قدرت مشارکت کنند و به موفقیت‌هایی در انتخابات محلی، ملی و پارلمان اروپا دست یافتند، هرچند این امر در خصوص احزاب همه کشورها صدق نمی‌کند.

۲. جریان راست پدیده‌ای ملی و محصور به مرزهای کشور خاصی نیست، بلکه بیگانه‌ستیزی، اسلام‌هراسی، یهودستیزی و نژادپرستی در بسیاری از کشورهای اروپایی وجود داشته و این جریان به طور مداوم مرزهای نفوذ خود را گسترش داده و نگرش خود مبنی بر نابرابری انسان‌ها، اقدامات تبعیض‌آمیز و نفرت و خشونت را به شکل نگران‌کننده‌ای در اروپا تسری داده است.

۳. راست‌گرایان افراطی در بسیاری از نقاط می‌خواهند نگرش تبعیض‌آمیز خود را با بهره‌گیری از سیاست‌ها و استراتژی‌های خاص در جامعه پیاده کنند. سازمان‌دهی و بسیج گروه‌های تجدیدنظرطلب، استفاده از رسانه‌ها و جلب حمایت رای‌دهندگان به آنها کمک کرده است تا ضدیت با مهاجران و مسلمانان را به پیش ببرند. موفقیت‌های نسبی احزاب راست افراطی در سالیان اخیر نیز گواه کارآمدن بودن ابزارهای این جریان در روند اسلام‌هراسی بوده است.

۴. راست افراطی بسیار متنوع است و طیف‌های مختلفی را در بر می‌گیرد؛ از احزاب آشکارا نئونازی نظیر «فجرطلایی» در یونان تا نیروهای بورژوازی که به خوبی در بازی نهادهای سیاسی ادغام شده‌اند، همچون «یو. دی. سی» سوییس. ملی‌گرایی شوونیستی، بیگانه‌هراسی، نژادپرستی، نفرت از مهاجران به ویژه «غیراروپاییان» و کولی‌ها (یعنی قدیمی‌ترین مردمان این قاره)، اسلام‌هراسی و ضدیت با کمونیسم وجه مشترک همه آنهاست. در بسیاری از موارد، یهودستیزی، هراس از هم‌جنس‌گرایی، زن‌ستیزی، اقتدارگرایی، تحقیر دموکراسی و اروپا‌هراسی را نیز می‌توان به این فهرست افزود. در مسائل دیگری همچون موضع موافق یا مخالف نسبت به نولیب‌الیسم یا سکولاریسم، نظر واحدی در راست افراطی وجود ندارد.

۵. هیچ گروه اجتماعی‌ای از این طاعون قهوه‌ای در امان نیست. ایده‌های راست افراطی، به خصوص نژادپرستی، نه تنها خرده بورژوازی و لشکر بیکاران بلکه همچنین طبقه کارگر و جوانان را آلوده کرده است. این قضیه به ویژه در فرانسه چشم‌گیر است.

این ایده‌ها هیچ ربطی به مهاجران ندارند: مثلاً رای به جبهه ملی به خصوص در مناطق روستایی خاصی بالا بود که هرگز یک مهاجر هم به خود ندیده است. تعداد کولی‌های مهاجر در سرتاسر فرانسه به ۲۰ هزار نفر هم نمی‌رسد؛ کولی‌هایی که به تازگی هدف یک کارزار پرسروصدای نژادپرستانه قرار گرفته‌اند که موثر هم بوده است، البته با مشارکت سخاوت‌مندان وزیر کشور «سوسیالیست» وقت، جناب مانوئل والاس.

۶. اشتباه است فکر کنیم فاشیسم و ضدفاشیسم پدیده‌هایی مربوط به گذشته‌اند. درست است که ما امروزه شاهد احزاب توده‌ای فاشیست نیستیم که قابل مقایسه با حزب نازی آلمان در دهه ۱۹۳۰ باشند، اما در همان دوره هم فاشیسم تنها محدود به این مدل نبود: فرانکوئیسم در اسپانیا و سالازاریسم در پرتغال، با فاشیسم ایتالیایی و آلمانی خیلی فرق داشتند. بخش قابل توجهی از راست افراطی کنونی در اروپا مستقیماً چارچوبی فاشیستی یا نئونازیستی دارد. این مساله درباره حزب «فجر طلایی» در یونان، یوبیک در مجارستان و احزاب اوکراینی همچون اسووبودا و رایت سکتور صادق است، به گونه‌ای دیگر از جمله در مورد جبهه ملی فرانسه، سازمان پارتیزان‌های متحد (اف.پی.او) در اتریش و ولامس بلانگ در بلژیک نیز صادق است که رهبران موسسشان پیوندهای نزدیکی با فاشیسم تاریخی و نیروهایی داشتند که با رایش سوم همکاری می‌کردند. در دیگر کشورها نظیر هلند، سوییس، بریتانیا و دانمارک احزاب راست افراطی ریشه‌های فاشیستی ندارند، ولی در نژادپرستی، بیگانه‌هراسی و اسلام‌هراسی‌شان شریکند. یکی از استدلال‌هایی که معمولاً نشان می‌دهد راست افراطی تغییر کرده و دیگر چندان ربطی به فاشیسم ندارد، پذیرش دموکراسی پارلمانی و رسیدن به قدرت از طریق انتخابات است. هرچند احتمالاً یادمان هست آقای به نام آدولف هیتلر با رای قانونی رایشتاگ (مجلس آلمان) صدراعظم آلمان شد و مارشال پتن با رای پارلمان فرانسه به ریاست دولت رسید. اگر جبهه ملی با ابزارهای انتخاباتی، او را به قدرت می‌رساند. فرضیه‌ای که متأسفانه دیگر نمی‌توان نادیده‌اش گرفت از دموکراسی چه چیزی در فرانسه باقی می‌ماند؟

۷. بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به راست‌گرایان افراطی و جناح راست پوپولیست کمک کرده است تا ترس را در میان شهروندان اروپایی ترویج داده و خود را حلال مشکلات کنونی اروپا معرفی کنند. بحران اقتصادی سال ۲۰۰۸ که زمینه رکود در میان بسیاری از کشورهای را ایجاد کرد، سبب شد تا بسیاری از احزاب راست افراطی ادعا

کنند که دیگر احزاب موجود از قابلیت و اراده لازم برای حل رفاه مردم اروپا برخوردار نیستند و زمینه‌های جابجایی قدرت باید فراهم شوند. افزایش تعداد مهاجران نیز به مساله و مشکلی عمده برای اروپای امروز تبدیل شده و این امر عاملی شده است تا راست افراطی به شدت سیاستمداران و مسئولان کشورهای اروپایی را مورد حمله قرار دهد که نسبت به موضوع مهاجرت و پناهندگی سیاست‌های سخت‌گیرانه‌ای اتخاذ نمی‌کنند و آینده اروپا با تهدیداتی اساسی از سوی مهاجران و به ویژه مسلمانان مواجه است.

۸. تلاش جریان راست افراطی برای کسب موفقیت در صحنه انتخاباتی و اسلام‌هراسی، عامل مهمی شده تا دیگر احزاب لیبرال و سوسیالیست هم برخی از مولفه‌های این جریان را اخذ کنند. به عنوان مصداق اتخاذ سیاست‌های ضد مهاجرتی و ضد پناهندگان که از سوی اکثریت احزاب در قدرت اعمال می‌شود یا اذعان برخی مقامات مانند مرکل و سارکوزی به شکست رویکرد چندفرهنگی در این قاره نشان می‌دهد که راست‌گرایان افراطی توانسته‌اند اهداف خود ضد مهاجران و مسلمانان را به پیش ببرند. نکته مهم این که بسیاری از این احزاب اصلی در اروپا، شعارهای راست افراطی در زمینه مهاجرت و اسلام‌هراسی را دنبال می‌کنند و می‌کوشند تا کنترل بر مرزهای خود را تشدید کنند.

۹. جریان راست افراطی سعی می‌کند مهاجران و مسلمانان را عامل اصلی جرائم، جنایات و بزهکاری در کشورهای اروپایی ترسیم کند. از منظر راست‌گرایان افراطی، مسلمانان جانیانی هستند که به دلیل سیستم سرکوب در کشورشان به اروپا پناه آورده‌اند و هیچ دستاورد مثبتی برای مردم این منطقه به همراه نیاورده‌اند. راست افراطی، مسلمانان را مجرمانی می‌داند که باید از ورود آنها به کشورهای اروپایی جلوگیری شود و یا حتی آنها را اخراج کرد. چنانچه در فصل قبل بیان شد، گرت ویلدرز از مراکشی‌های ساکن هلند می‌خواهد به کشورشان بازگردند و حزب «ولامز بلانگ» بلژیک، از مسلمانان می‌خواهد که این کشور را ترک کنند و حتی به طعنه اعلام می‌کند که حاضر است پول بلیت آنها را بپردازد.

۱۰. یکی از عواملی که به راست افراطی کمک کرده تا گفتمان و ایدئولوژی خود را در میان مردم اروپا تسری دهد، ظهور گروه‌های جهادی و بنیادگرای اسلامی است. مرور رسانه‌ها و اظهارات مقامات راست افراطی نشان می‌دهد که آنها با بهره‌گیری از اقدامات تروریستی مسلمانان افراطی در پاریس، مادرید، لندن، تولوز و خاورمیانه

و دیگر نقاط دنیا، همه مسلمانان را تروریست می‌خوانند و هیچ تفاوتی میان اسلام میانه‌رو و رادیکال قائل نیستند. این در حالی است که مسلمانان در سوریه، عراق، یمن، مصر، افغانستان، پاکستان، لیبی و ... خود قربانیان اصلی گروه‌های افراطی مانند داعش، القاعده، بوکوحرام و جبهه‌النصره هستند و میزان قربانیان مسلمان ناشی از حملات این گروه‌ها قابل مقایسه با شهروندان اروپایی نیست. با این حال، راست افراطی تهدید گروه‌های بنیادگرای اسلامی را هر برجسته می‌کند و آنها را نماینده واقعی اسلام می‌خواند. شکی نیست که این کنش از سوی راست‌گرایان افراطی در جهت اسلام‌هراسی و تشدید محدودیت‌ها ضد مسلمانان است.

۱۱. راست افراطی از بحران توزیع منابع در اروپا در راستای بیگانه‌هراسی و اسلام‌ستیزی استفاده می‌کند، گروه‌ها، احزاب و رسانه‌های راست افراطی ادعا می‌کنند که حضور فزاینده مهاجران و مسلمانان در کشورهایشان سبب شده تا توزیع منابع مالی دچار اشکالات اساسی شوند. آنها بر اساس اصل میهن‌پرستی رفاه‌طلبانه معتقدند، ثروت هر کشوری باید در راه رفاه شهروندان همان کشور صرف شود و توزیع آن در میان مسلمانان و مهاجران را عادلانه نمی‌دانند و معتقدند حضور خارجی‌ها به کاهش رفاه بومیان منجر شده است. از دید راست افراطی باید مرزهای هر کشوری بسته شود و هر فردی به کشور خود بازگردد تا توزیع منابع میان شهروندان بومی تقسیم شود. *

کتابنامه

منابع فارسی

آقابخش، علی. (۱۳۷۴). *فرهنگ علوم سیاسی*. تهران: مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران.
احمدی لفورکی، بهزاد. (۱۳۹۲). *کتاب اروپا ۱۲، ویژه احزاب و جریان‌های اروپایی*. تهران: انتشارات
موسسه ابرار معاصر.

افزایش آرای راست افراطی در پارلمان اروپا، وب‌سایت همشهری آنلاین. بازیابی شده از:

<http://www.hamshahrionline.ir/details/260769>.

بشیریه، حسین. (۱۳۹۰). *جامعه‌شناسی سیاسی: نقش نیروهای اجتماعی در زندگی سیاسی*. چاپ

دوازدهم. تهران: نشر نی.

تورلو، ریچارد. (۱۳۸۱). *فاشیسم*. ترجمه باقر نصیری، تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

لوی، میشل. (۱۳۹۳). «۱۰ تز درباره راست افراطی در اروپا»، ترجمه نادر فتوره‌چی، *روزنامه شرق*، ۱۱ آبان.

ویلدرز، اسلام‌ستیز هلندی: با اتحادیه اقتصادی اروپا موافقم، با اتحادیه سیاسی مخالف. *یورونیوز فارسی*،

بازیابی شده از: <http://persian.euronews.com/2014/05/13/dutch-euroseptic-on-the-rise/>.

منابع انگلیسی

Anastasakis, O. (2000). *Extreme Right in Europe: A Comparative Study of Recent Trends*. London: School of Economics & Political Science.

-Anderssen, J. G. and T. Bjorklund. (2000). Radical Right-wing Populism in Scandinavia: from Tax Revolt to Neo-liberalism and Xenophobia', In *the Politics of the Extreme Right: From the Margins to the Mainstream*, P. Hainsworth (ed.), London: Pinter.

Betz, H. G. (2003). Xenophobia, Identity Politics and Exclusionary Populism in Western Europe, In *Fighting Identities: Race, Religion and Ethno-Nationalism*, *Socialist Register*, L. Panitch and C. Leys (eds), London: Merlin Press.

Carlisle, R. P. (2005). *The Encyclopedia of Politics: The Left and the Right, Volume 2: The Right. Thousand Oaks*. California. USA. London, England UK; New Delhi. India: Sage Publications.

Church, C. H. (2004). The Swiss Elections of October 2003: Two Steps to System Change?. *West European Politics*, (27), pp. 518–534.

Hainsworth, P. (2008). *The Extreme Right in Western Europe*. London: Routledge Press.

Eliassi, B. (2011). Sweden Democrats anti-Muslim hysteria, November 11. Available at:

<https://www.opendemocracy.net/barzoo-eliassi/sweden-democrat%E2%80%99s-anti-muslim-hysteria>.

Far-right parties benefit from financial crises—but still blame immigrants for everything. Available at:

<http://qz.com/534031/far-right-parties-benefit-from-financial-crises-but-still-blame-immigrants-for-everything>.

https://en.wikipedia.org/wiki/Far-right_politics.

<http://dictionary.reference.com/browse/fascism.b.-fascism>, <http://dictionary.reference.com/browse/populism>,-

Langenbacher, N & B. Schellenberg. (2011). *Is Europe On The “Right” Path? Right-wing extremism and right-wing populism in Europe, Published by the Friedrich-Ebert-Stiftung*. Forum Berlin.

Minkenber, M. (2002). The Radical Right in Postsocialist Central and Eastern Europe: Comparative Observations and Interpretations. *East European Politics and Society*, 16 (2), pp. 335–362.

Minkenber, M and M. Schain. (2003). The Front National in Context French and European Dimensions. In *Right-Wing Extremism in the Twenty-First Century*, P. Merkl and L. Weinberg (eds), London: Frank Cass.

Mudde, C. (1995). Right-wing Extremism Analyzed: A Comparative Analysis of the Ideologies of Three Alleged Right-wing Extremist Parties (NPD, NDP, CP’86). *European Journal of Political Research*, 27 (2), pp. 203–224.

-Mudde, C. (2000). *The Ideology of the Extreme Right*. Manchester: Manchester University Press

Norris, P. (2005). *Radical Right: Voters and Parties in the Electoral Market*. New York: Cambridge University Press.

Paxton, R. (2005). *The Anatomy of Fascism*. Publisher Vintage.

Ramalingam, V. (2014). Far Right Extremism: Trends and Methods for Response and Prevention, Available at: www.strategicdialogue.org/Policy_Briefin.

Racism, Available at:

<http://www.oxforddictionaries.com/definition/english/racism->

Solomos, J. (2003). *Race and Racism in Britain*. Basingstoke: Palgrave Macmillan.

Swyngedouw, M and G. Ivaldi. (2001). The Extreme Right Utopia in Belgium and France: The Ideology of the Flemish Vlaams Blok and the French Front National. *West European Politics*, 24, pp. 1–22.

Wilson, R and P. Hainsworth. (2012). Far Right Parties and Discourse in Europe: A Challenge for our times, *European Network Against Racism*.

Woodley, D. (2010). *Fascism and Political Theory*. Routledge Press. UK.